مقاله سوم از سید جمال الدین اسد آبادی

اگر غور نمائیم در ادیان هیچ دینی نخواهیم دید که براساس‏ محکم متقن نهاده شده باشد مانند دین اسلام،زیرا آن‏که عروج‏ امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف و ارتقاء قبایل بر مراقی فضایل و اطلاع طوایف انسانها بر دقایق حقایق و استحصال آنها سعادت تامهء حقیقه را دردار دنیا و آخرت موقوفست‏ بر اموری چند:اول آنکه باید لوح عقول امم و قبایل از کدورات‏ خرافات و زنگهای عقاید باطله و همیه پاک بوده باشد،زیرا آنکه‏ عقیدهء خرافیه حجابیست که علی الدوام حایل می‏شود در میانهء صاحب‏ آن عقیده و میانهء حقیقت و واقع و او را باز می‏دارد از کشف‏ نفس الامر,بلکه چون خرافی را قبول کرد عقل او را وقوف‏ حاصل شد و از حرکات فکریه سرباز زد،پس از آن حمل مثل‏ بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول خواهد نمود و این‏ موجب آن می‏شود که از کمالات حقه دور افتد و حقایق اکوان‏ برو پوشیده ماند،بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را باوهام وحشت و دهشت و خوف و بیم بکذراند و از حرکات طیور و جنبش بهایم در لرزه افتد و از هبوب ریاح و آواز رعد و درخشیدن‏ برق مضطرب گردد و بواسطهء تطیرات و تشئمات از غالب اسباب سعادت‏ خود باز ماند و هر حیله ساز و مکار و دجالی را گردن نهد و کدام‏ شقا و بدبختی و سوء عیش ازین گونه زندگی بدتر خواهد بود و دین‏ اسلام اول رکن او اینست که عقول را بصیقل توحید و تنزیه از زنک خرافات و کدر اوهام و آلایش و همیات پاک سازد و نخستین تعلیم او اینست که انسان را نشاید که انسان دیکر و یکی از جمادات‏ علویه و سفلیه را خالق و متصرف و قاهر و معطی و مانع و معز و مذل‏ و شافی و مهلک بداند و یا که اعتقاد کند که مبدأ اول بلباس بشری‏ برای اصلاح و یا افساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه‏ آن ذات منزه‏بجهة بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام‏ و اسقام را متحمل گردیده است و غیر از اینها از آن خرافاتی که هریک‏ بانفراده برای کوری عقل کافیست و غالب ادیان موجوده ازین اوهام و خرافات‏ خالی نیست.اینک دیانت نصرانیه و دیانت برهما و دیانت زردشت.دوم آنکه‏ نفوس آنها باید متصف بوده باشد بنهایت شرافت یعنی هر واحدی از امم‏ خود را بغیر از رتبهء نبوت که رتبه‏ایست الهیه سزاوار و لایق جمیع‏ پایها و رتبه‏های افراد انسانیه بداند و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیتی تصور نکند و دین اسلام درهای شرافت را بروی نفوس‏ گشوده.حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالی اثبات می‏کند و امتیاز شرافت جنسیت و صنفیت را از میانه برمی‏دارد و مزیت‏ افراد انسانیه را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار می‏دهد و کم‏ دینی یافت می‏شود که این مزیت درو بوده باشد.سیم آنکه باید آحاد هر امتی از امم عقاید خود را که اول نقشهء الواح عقولست‏ ببراهی متقنه و ادلهءمحکمه موسس سازند و از اتباع ظنون در عقاید دوری گزینند و بمجرد تقلید آبا و اجداد خویشتن قانع نشوند و دین اسلام آن یگانه دینیست که ذم اعتقاد بلا دلیل و اتباع ظنون‏ را می‏کند و سرزنش پیروی از روی کوری را می‏نماید و مطالبهء برهان را در امور بمتدینین نشان می‏دهد و در هر حالت‏ خطاب بعقل می‏کند و جمیع سعادت را نتایج خرد و بینش میشمارد و ضلالت را ببی‏عقلی عدم بصیرت نسبت می‏دهدو از برای هر یک از اصول عقاید بنهجی که عموم را سودمند اقتد اقامهء حجت‏ می‏نماید،بلکه غالب احکام را با حکم و فواید آنها ذکر می‏کند (بقرآن شریف رجوع شود)و هیچ دینی نیست که این فضیلت‏ درو بوده باشد و چنان گمان می‏کنم که غیر مسلمین نیز بدین‏ مزیت اعتراف خواهند کرد.چهارم آنکه باید در هر امتی از امم‏ جماعتی بتعلیم سایرین مشغول بوده باشند و در تخلیهء عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهی دیگر همیشه در تقویه و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف‏ فاضله را بیان و فواید آنها را شرح و اخلاق زذیله را توضیح و مساوی و مضار آنها را تبیین کنند و از امر بمعروف و نهی از نمکر غافل نشوند و دین اسلام اعظم فروض و واجب آن این دو امرست یعنی امر بمعروف و نهی از منکر(بقرآن شریف رجوع‏ شود)و در سایر ادیان آن قدر اهتمامی درین دو امر نشده است، اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیه چنینست پس چرا مسلمانان‏ بدین حالت محترز می‏باشند؟جواب می‏گویم چون مسلمانان‏ چنانچه بودند و عالم هم بفضل آنها شهادت میدهد و اما الان پس‏ بدین قول اکتفا کنم:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغبروا ما بانفسهم!

قطعه‏ای از شیخ الاسلام انصاری

در هیچکس بچشم حقارت نظر مکن‏ تا در توهم بدیدهء تحقیق بنگرند زیرا که هرچه هست ز درویش و پادشاه‏ چون نیک بنگری ز یکی اصل و گوهرند تفصیل پس میانهء این هر دو جنس چیست‏ در خورد و خواب چون همه باهم برابرند جود و سجود چون بگذشتی ازین دو راه‏ باقی هرآنچه هست ز انعام کمترند